

درس هفتصد و چهاردهم

حقیقت زمان

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اعتباری بودن زمان

صحبت در کیفیت ارتباط بین زمانی و بین ثابت یک مطالب جافتاده‌ای دارد که اگر خدا بخواهد آن مسائل را در این جلسه تمامش کنیم. در کیفیت ارتباط بین این عرض شد که مسئله زمان یک مسئله اعتباری است و آنچه که مسئله حقیقت است عبارت از **تَرْتُّبُ الشَّيْءِ عَلَى شَيْءٍ آخَرَ** است که این یک امر واقعی است و این مسئله در نسبت اشیاء بین یکدیگر باید مورد لحاظ قرار بگیرد. من باب مثال ترتب معلول بر علت و تأخر معلول از علت و تقدم علت بر معلول یک مسئله واقعی است و حتی خود اراده و ذات حق هم نمی‌تواند جای علت و معلول را عوض کند؛ یعنی با قید علت و با حیثیت علت، این اقتضای ذاتی اوست. مثل اینکه ذات باری که **عِلَّةُ الْأَشْيَاءِ و عِلَّةُ الْعِلَالِ** است معلول بشود و مخلوق علت بشود. خود ذات باری هم نمی‌تواند جای یک را با دو عوض کند. جای دو بعد از یک است و جای چهار بعد از سه است و جای سه قبل از چهار است. این قبلیت و بعدیت یک امر واقعی و حقیقی است و باید این مسئله از زمان که مسئله‌ای **مُتَدَرِّجُ الْخُصُولِ و مُتَدَرِّجُ الثَّبُوتِ** است امتیاز پیدا کند و آنچه که در خیلی از اوقات موجب اشتباه ما می‌شود این است که بین این دو مسئله خلط می‌کنیم. در اینکه یک چیزی باید بعد از امر دیگری باشد این یک مسئله‌ای است که در آن شکی نیست ولی اینکه آیا در ذاتی او زمان هست و زمان باعث می‌شود، این یک مطلبی است که انسان آن مسئله را انتزاع و اعتبار می‌کند به نحوی که همراه با او این خصوصیت زمانی را هم ذاتی برای تحقق آن شیء به حساب می‌آورد به طوری که اگر آن ذاتی منتفی بشود خود آن شیء هم منتفی خواهد شد. خوب این مطلب مسئله‌ای است که ما روی آن خیلی تکیه داریم و روی آن خیلی پافشاری می‌کنیم و همین نکته‌ای است که باید به نحوی روشن بشود که بتوان بین مسئله حادث و قدیم ارتباط ایجاد کرد.

اگر یاد رفقا باشد در همین کتاب افق وحی - نمی‌دانم در کدام قسمت از اقسام است؛ بحث علم است یا بحث مسئله وحی است - در آنجایی که اعتراض شده و مطرح شده بر اینکه چطور ممکن است یک نفر که در یک قبیله خاص، در یک فرهنگ خاص، در یک عشیره خاص و در تحت شرایط خاص هست بتواند فرهنگ

بعد از خود را که هنوز تحقق خارجی پیدا نکرده است ادراک بکند؟ حالا این مسئله صرف نظر از اینکه نشان‌دهنده این است که به‌طور کلی این افراد که این‌گونه مطالب را مطرح می‌کنند اصلاً بویی از غیب و از اطلاع بر حقایق غیبی نبرده و ندارند و صرفاً به جریانات و حوادث به صورت مادی آن نگاه می‌کنند و می‌خواهند از مادی او به آن حقیقت مجرد و اطلاقی راه پیدا کنند. خب این مسئله طبعاً واضح البطلان است زیرا نمی‌توان از جزئیت به کلیت رسید و جزئی نمی‌تواند انسان را به کلی برساند زیرا جزئی در تحت آن محدوده شرایط خودش قبول جزئیت می‌کند و نمی‌تواند آن حقیقت والای کلی و مجرد را برای انسان ترسیم کند مگر اینکه انسان در اینجا راه دیگری را طی کند و بخواهد خود را به آن مجرد اطلاقی برساند و الاً از این، امکان برای رسیدن به این مسئله نیست. علاوه بر این به‌طور کلی این نشان‌دهنده این است که

در آنجا من عرض کردم که این قضیه وحی و مسئله اطلاع بر غیب و اطلاع بر فرهنگ‌ها و مسائل علاوه بر اینکه این در کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و در کلام ائمه علیه‌السلام به وفور یافت می‌شود همین که آنها از مسائل آخرالزمان خبر می‌دهند که این قضایا در آخرالزمان اتفاق می‌افتد و همین که آنها در آن موقع می‌گفتند که «**کاسیات عاریات**»^۱ خب مردم تعجب می‌کردند که چطور ممکن است یک شخصی هم در عین اینکه لابس باشد عاری هم باشد. خب وقتی که این لباس‌ها آمد این مسئله روشن شد. یا فرض بکنید که راجع به آن شرایط **أَشْرَاطِ السَّاعَةِ** که رسول خدا به سلمان می‌فرمایند و سلمان می‌گوید که «**وَ إِنْ هَذَا لَكَأَنَّ** **يَا رَسُولَ اللَّهِ؟**» و حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند که «**إِي وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ!**»^۲ خب این مطالب از کجا نقل شده است؟! مسائلی که مربوط به غیب است از کجا نقل شده است؟! حقایقی که بیان می‌شود و فعلاً اصلاً وجود خارجی ندارد از کجا این مطالب نقل می‌شود؟ اینها چیزهایی است که تحقق و عینیت آن برای ما **كَالشَّمْسِ فِي رَائِعَةِ النَّهَارِ** است و این قضیه برای همه افراد نه تنها برای ما روشن است.

اطلاعی که افراد الآن بر آن حقایق ماوراء الطبیعت پیدا می‌کنند اختصاصی به شیعه و اسلام و اینها ندارد و این مطالب حتی برای مسیحیت و یهودیت و حتی غیر از متدینین هم مطالبی است که واضح و آشکار شده و صحت آن به ثبوت رسیده است و انکارش صرفاً یک نوع مکاوره است و هیچ پایه علمی در این زمینه نیست. اگر یادتان باشد من آنجا یک مثالی زدم البته الآن یک مثال روشن‌تری هم در اینجا می‌شود زد؛ در آنجا گفتم که

۱. صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۶۸۰، ح ۲۱۲۸.

«پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم: **وَ نِسَاءٌ كَاسِيَاتٌ عَارِيَاتٌ مُمِيلَاتٌ مَائِلَاتٌ رُؤُوسُهُنَّ كَأَسْنِمَةِ الْبُخْتِ الْمَائِلَةِ لَا يَدْخُلْنَ الْجَنَّةَ وَلَا يَجِدْنَ رِيحَهَا وَ إِنْ رِيحَهَا لَيُوجَدُ مِنْ مَسِيرَةِ كَذَا وَ كَذَا.**

۲. تفسیر علی بن ابراهیم، ص ۶۲۷ تا ص ۶۲۹؛ و در تفسیر المیزان، ج ۵، از ص ۴۳۲ تا ص ۴۳۵ در ذیل آیه ۵۴ از سوره ۵: مائده از تفسیر علی بن ابراهیم نقل کرده‌اند. معاد شناسی ج ۴، ص ۲۳.

اگر یک نویسنده کتاب و یک شخصی که کتابی را می نویسد در نظر بگیرید، افراد برای مطالعه این کتاب نمی توانند کتاب را از آخر بخوانند و کتاب باید از اول خوانده شود به طوری که فهمیدن هر مطلبی مترتب بر فهمیدن صفحه قبل است. تا شما صفحه هفده را نخوانید صفحه هجده را متوجه نمی شوید و تا صفحه هجده را مطالعه نکنید صفحه نوزده را نمی فهمید. این کتاب باید ورق ورق و صفحه صفحه مطالعه بشود تا به آخر برسد. این برای افرادی است که اینها قاری هستند و برای افرادی است که این کتاب به دستشان می رسد. شما نمی توانید از وسط کتاب باز کنید و همین طوری شروع به خواندن کنید و بگویید که خب مطلب در اینجا هست بلکه سیر ترتیبی مطلب اقتضاء می کند که یک مسئله حتماً بعد از مسئله دیگری قرائت بشود و ادراک هر مسئله ای حتماً باید مترتب بر ادراک مطلب ماقبل باشد. خب در این مسئله شما زمان را احساس می کنید یعنی وقتی که کتاب را دست می گیرید هرچه هم که سریع باشید دیگر کتاب هفتصد صفحه ای را در عرض سه روز زودتر نمی توانید بخوانید. سه روز وقت می گذرد تا اینکه اوراق یکی یکی پس از دیگری مورد مطالعه قرار بگیرند و شما از ابتدا به انتها برسید.

ذاتی بودن تأخر و تقدم

بنابراین شما برای فهمیدن مطالب احتیاج به زمان دارید. شما برای فهمیدن مطالب نیاز به گذران وقت و گذشت زمان دارید که آن مطالب را بفهمید. این نیاز هست و شما در این نیاز ناچار هستید که از آن قانون خلقت پیروی کنید و نمی توانید خود را از این قانون بیرون بیاورید. حالا در تحت یک شرایط خاص آن بماند ولی فعلاً شرایط همین شرایط عام است. در این شرایط عام باید زمان بگذرد و باید سه روز بگذرد تا اینکه شما به آن صفحه آخر برسید. اما برای کسی که خودش مؤلف این کتاب هست آیا برای او هم بین صفحه اول و صفحه ۲۱ تفاوت است؟ آیا بین صفحه ۲۱ و صفحه ۴۷ تفاوت است؟ یعنی اگر الان از این شخص بخواهند پرسند که آیا صفحه ۴۷ کتابی که نوشتی چیست؟ او می نشیند و می گوید که صبر کنید فکر کنم و اول شروع می کند صفحه اول را ورق زدن و صفحه دوم و سوم را ورق زدن تا به صفحه ۴۷ می رسد و می گوید که هان! بنده در صفحه ۴۷ این مطلب را نوشتم. آیا او این گونه فکر می کند؟! یا اینکه اگر حافظه اش حافظه خوبی باشد و بتواند در احضار آن اقتدار کافی را داشته باشد تا از او پرسند که شما در صفحه ۴۷ چه نوشتی، شروع به گفتن می کند که آقا این مطلب در صفحه ۴۷ هست؟! کتاب را باز می کنید می بینید که درست است؟! تا از او پرسند که آقا در صفحه ۱۹۱ چه نوشتی؟! می گوید که در صفحه ۱۹۱ [این مطالب را نوشتم]. هیچ نیاز نیست در احضار صفحه ۱۹۱ صفحات قبل را هم در ذهنش مرور کند. هیچ وقت این کار را انجام نمی دهد بلکه صاف [می گوید که] در صفحه ۱۹۱ این [مطالب] هست. بله، صفحه ۱۹۱ که در ذهن اوست این صفحه از صفحه

۱۹۰ متأخر است و در تأخر آن [شکی نیست] چون همان طور که عرض کردم این تأخر تأخر ذاتی است چون تأخر به کم و عدد برمی گردد. تا صفحه ۱۹۰ در ذهن او نباشد نمی تواند صفحه ۱۹۱ را بیاورد و اصلاً معنا ندارد که یک دفعه صفحه ۱۹۰ بگویند خب چرا به جای صفحه ۱۹۰ صفحه ۲۵۰ را بیاورد؟! پس معلوم می شود که در این مسئله عدد تأخر یک عدد بر عدد دیگر یک مطلب ذاتی است و خدا هم نمی تواند جای ۱۹۰ را با ۱۹۱ عوض کند چون صفحه ۱۹۱ یعنی یک پدیده ای که در ذات خودش متأخر از پدیده دیگر است لذا قاعده علیت می ماند. علت باید مقدم باشد. وقتی که شما می گوید: اکبر آقا پدر اصغر آقا است، وقتی این مطلب را می گوید یعنی حیثیت علت در اکبر آقا متحقق هست و آن اصغر آقا معلول شده است و این دو تا دیگر نمی توانند جایشان را عوض کنند چون این معلول برای اوست. چطور ممکن است که معلول جایش برگردد و اصغر آقا که پسر است علت برای پدر بشود! پس تو کجا بودی؟!

علی کل حال این مسئله نمی تواند جایش را برگرداند و تغییر دهد و نمی تواند موضع را عوض کند یعنی از حیثیت علی برگردد و به حیثیت معلولی برسد.

این دیگر در این نقطه نظر تفاوتی نمی کند چه بین ما و چه خود نویسنده پس از نوشتن کتاب نه قبل از نوشتن کتاب چون قبل از نوشتن کتاب نویسنده هم مانند ما است؛ یعنی همان طوری که ما برای خواندن و قرائت کتاب نیاز به زمان داریم و باید صفحات را یکی پس از دیگری ورق بزنیم نویسنده کتاب هم برای نوشتن کتاب مانند ما نیاز به زمان دارد و باید صفحات را یکی پس از دیگری بنویسد و یک دفعه نمی تواند صفحه ۱۹۱ را بنویسد خب هنوز صفحه ۱۹۰ را ننوشتی، هنوز صفحه ۱۸۰ را ننوشتی، هنوز صفحه شانزده را ننوشتی، پس باید همان طور مانند ما جلو بیاید تا به آن نقطه برسد. این از نقطه نظر ترتب است. از نقطه نظر ترتب یک عدد دیگر بین ما و آن نویسنده در اینجا فرقی نیست و هر دوی ما در این مسئله شریک هستیم. از نقطه نظر ترتب یک صفحه بر صفحه دیگر بین نوشتن کتاب ما و قرآن کریم که بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دفعتاً نازل شده است فرقی نیست، هم ما باید صفحه دو را متأخر از صفحه یک بنگاریم و هم در کتاب کریم باید فلان سوره پس از فلان سوره آمده باشد. در این قضیه دقت کنید! امکان ندارد اگر قرار بر این باشد که **دفعتاً واحده** باشد، تدریجی باشد، انزال باشد، تنزیل باشد و یا هر چه می خواهد باشد اگر قرار بر این است که سوره علق ﴿أَقْرَأْ بِأَسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ * خَلَقَ آلَ الْإِنسَانِ مِنْ عَلَقٍ * أَقْرَأْ وَرَبُّكَ أَلَمَّ أَلَمٌ﴾^۱ سوره اول باشد دیگر نمی شود سوره بقره سوره اول باشد. اگر قرار باشد سوره آل عمران سوره سوم باشد

۱. سوره علق (۹۶) آیات ۱ تا ۳. امام شناسی، ج ۱۱، ص ۲۰:

«بخوان به اسم پروردگارت آن که آفریده است. انسان را از علق (خون بسته شده و یا سلولی شبیه به کرم که نطفه باشد) آفریده است؛ بخوان! و پروردگار تو بزرگترین و بزرگوارترین و گرامی ترین کریمان است.»

نمی‌تواند جای خودش را با سوره ایلاف عوض کند. قرآن باشد یا کتاب عادی باشد از نقطه نظر کیفیت نگارش یا کیفیت ترتیب تفاوتی ندارند و یکی مقدم و یکی مؤخر است. این طور نیست که تقدم و تأخر چون مسئله انزال است و ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلُ النَّوَّارَ﴾^۱ در لیلۃ القدر چون قضیه انزال است در آنجا باید تقدم و تأخری در کار نباشد ولی در مقام تنزیل چرا [باید باشد]. در مقام تنزیل اول سوره قلم می‌آید بر رسول خدا نازل می‌شود و بعد در آخر هم سوره نصر که ﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ﴾^۲ باشد من باب مثال آنجا بیاید نازل بشود. این مسئله به این کیفیت نیست بلکه مسئله تقدم و تأخر یک امر ذاتی است و ذاتی لا یتغیر و لا یتعلل؛ نیاز به علت و نیاز به تغییر و تبدل ندارد و نمی‌تواند علت بگیرد چون خود شما در آن مفهوم ترکیب صور، لحاظ ترتیب و تأخر و تقدم را کردید. تقدم و تأخر یک مسئله ذاتی است و فرقی نمی‌کند.

از آن طرف آنچه را هم که بین تألیفات ما و قرآن کریم هست که باز در آنجا فرق نمی‌کند یک مطلب دیگر است و آن نفس خود نگارش است که در مورد کتاب‌هایی که افراد بنی‌آدم می‌نویسند این را با قلم می‌نویسند ولی در مورد قرآن اینها باید جبرئیل در هر واقعه‌ای بیاید و این واقعه و این حوادث در طول ۲۳ سال، زمانی که از زمان بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌گذرد تا زمان ارتحال و شهادت آن حضرت این مسئله امتداد پیدا می‌کند. باز در این مسئله بین کاری که ما انجام می‌دهیم و کاری که رسول خدا انجام می‌دهد از این نقطه نظر که مقام، مقام تنزیل هست فرقی نیست. آنچه که در ابتدا در غار حرا بر رسول خدا آمده سوره قلم آمده است و آنچه که در مدینه آمد آیات حجاب و آیات حرمت خمر است که در مدینه آمده است و این آیات حجاب و خمر در مکه نبوده است و در این سیزده سال آن مسلمان‌ها راحت بودند چون هنوز تکلیف نیامده بود. علی‌کل حال [این تکلیف] در مدینه آمد و این زمان در آنجا شامل این قضیه شده است.

فرق نگارش ما با نگارش رسول خدا

یک فرق در اینجا هست و آن فرق این است که بین نوشتن ما و آنچه که در قرآن وجود دارد و آنچه که ما در نوشتن خود برای اینکه صفحه اول را به دوم و سوم تبدیل کنیم احتیاج به گذشت زمان داریم؛ یک ساعت و دو ساعت و سه ساعت باید بگذرد ولی برای رسول خدا نگارش قرآن زمان نمی‌خواهد؛ یک مرتبه ﴿إِنَّا

۱. سوره حجر (۱۵) آیه ۹. امام شناسی، ج ۱۴، ص ۸۴:

«به‌درستی که ما حَقّاً و حقیقه قرآن را فرو فرستادیم.»

۲. سوره نصر (۱۱۰) آیه ۱.

«چون هنگام فتح و فیروزی با یاری خدا فرا رسد (مراد فتح مکه است).» (محقق)

أَنْزَلَ نَهْ فِي لِي لَلْ آلِ قَدْرٍ ﴿١﴾ بر قلب پیغمبر زد و پیغمبر احساس کرد همه قرآن در وجود او هست. کاری به ترتیب نداریم و کاری نداریم به اینکه اول سوره قلم بوده است کاری به این مسائل نداریم. امیرالمؤمنین علیه السلام وقتی که به دنیا آمد اتفاقاً اهل تسنن هم این قضیه را نقل کردند که وقتی که قنداقه حضرت را به پیغمبر دادند قبل از اینکه پیغمبر مبعوث به رسالت بشود و اصلاً قرآنی در کار باشد که حالا نه سوره قلمی باشد نه سور دیگری باشد امیرالمؤمنین یک مرتبه شروع به خواندن سوره مؤمنون کرد: ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ قَدْ أَفْلَحَ آلُ الْمُؤْمِنِينَ * الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَشِعُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ أَلْغَاوٍ مُّعْرِضُونَ﴾. ^۲ اینکه هنوز پیغمبر به رسالت نرسیده این امیرالمؤمنین اینها را از کجا دارد می خواند؟ هنوز اصلاً رسالتی در کار نیست و هنوز اصلاً جبرئیل نیامده تا اینکه بخواهد ترتیبش را بیان کند! سوره مؤمنون سوره چندم است!

این امیرالمؤمنین در این قنداق [این سوره را خواند] بالأخره معجزه شده است اما بالأخره معجزه حساب و کتاب دارد و بی حساب و کتاب نمی شود دیگر. حالا آنکه به زبان درآمدن و قرآن خواندن و این مطالب اینها به جای خود هست همه ائمه وقتی که به دنیا می آمدند شهادت می دادند. وقتی که حضرت صاحب الامر هم به دنیا آمدند حضرت این آیه ﴿وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعْنَا فِي آلِ الرَّسُولِ وَنَجْعَلَهُمُ الْإِئِمَّةَ وَنَجْعَلَهُمُ آلَ الرَّسُولِ﴾ ^۳ و را خواندند. این ﴿وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ﴾ با همان ﴿قَدْ أَفْلَحَ آلُ الْمُؤْمِنِينَ﴾ یکی است و هر دو آنها یکی است. [قرآن خواندن] امیرالمؤمنین فرقی این بود که قبل از بعثت بود اما امام زمان بعد از بعثت است ولی هیچ تفاوتی ندارند. طفلی که به دنیا می آید هنوز زبان باز نکرده که از مادرش شیر بخواند اما او بلند می شود می آید قرآن می خواند خب این معلوم است که قضیه به قبل و بعد زمانی در نزول قرآن کاری ندارد و این مبحثش یک چیز دیگر است و افقش یک افق دیگری است.

حالا این مسئله که امیرالمؤمنین علیه السلام این مطلب را می خواند یا اینکه اصلاً بیاییم صاف انکار کنیم و بگوییم که آقا اینها همه اصلاً روایاتی است که بیرون آمده و اینها را غلات شیعه در آوردند که خب این دیگر

۱. سوره قدر (۹۷) آیه ۱. امام شناسی، ج ۱۵، ص ۱۸۹:

«به درستی که ما قرآن را در شب قدر فرو فرستادیم»

۲. البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۱۲. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به سیره صالحان، ص ۲۹۳.

۳. سوره قصص (۲۸) آیه ۵. معاد شناسی، ج ۳، ص ۶۲:

«و دأب و سنت اختیاریه ما بر آن مقرر شده است که بر کسانی که در روی زمین ضعیف شمرده شدند و مورد استضعاف قرار گرفتند عنایت خود را مبذول داشته و آنان را در روی زمین از پیشوایان قرار دهیم، و آنان را وارث زمین و قدرت های مسخره در آن گردانیم.»

۴. الهدایة الكبرى، ص ۳۵۶؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۴۲۵. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به آموزه های ولایت، ج ۲، ص ۲۹۷.

جایگاه خودش را دارد. فقط کار ما انکار کردن است. به هر جا می‌رسیم می‌گوییم: نه خیر و انکار می‌کنیم. تا یک جا هم گیر کردیم **نُرَدُوْ عِلْمُهُ اِلَى اللّٰهِ وَ رَسُوْلُهُ** هر چه دلمان می‌خواهد انکار می‌کنیم و هر چه را نمی‌فهمیم به حساب جهل بقیه می‌گذاریم و هیچ تابه‌حال به خودمان فکر نکردیم که یک‌خرده یک خاکی بر سر خودمان بکنیم! آخر مدام آمدن و انکار کردن و این‌وآن را کنار زدن، غیر از اینکه بدبختی به بدبختی‌های خودمان اضافه بکنیم، کاری نکردیم و دردی را دوا نکردیم. مثل خفاش می‌ماند که نمی‌تواند تاب دیدن خورشید را داشته باشد و چشمش را می‌بندد و بعد می‌گوید که خورشید نیست. خب تو نمی‌توانی ببینی، بیا چشمت را باز کن و معالجه کن و استفاده کن. این مسئله چطوری است؟ آیا خدا هم در اینجا برای نوشتن - حالا نگوییم نوشتن، بگوییم که تسجیل و احداث - و برای تسجیل سور قرآن مانند ما زمان به کار برده است؟ و زمان در این نگارش و تسهیل این آیات قرآن تأثیر داشته است یا نه؟ آیا این آیات قرآن و ترتیب صور یکی پس از دیگری و این ۶۶۰۰ و نمی‌دانم چند آیه قرآن **دَفْعَتَاً وَّ اَحَدَه** صورت خارجی و صورت عینی پیدا کرده است و **دَفْعَتَاً وَّ اَحَدَه** این قرآن صورت تحقق و تکوّن پیدا کرده است؟! حالا چطور می‌شود که **دَفْعَتَاً وَّ اَحَدَه** صورت تکوّن پیدا بکند؟! ادراک این برای ما مشکل است.

چگونگی تحقق صورت تکوینی قرآن

من یک مثالی الان برای شما بزنم؛ بیایم یک مثالی در خودمان بزنیم، دست من چندتا انگشت دارد؟ پنج تا؛ یک دو سه چهار و پنج هر کدام اینها مترتب بر دیگری است؛ یعنی این مقدم بر این نیست و این هم مؤخر از این نیست. یک دفعه من می‌خواهم این چهار پنج تا انگشت را به شما نشان بدهم. یک دفعه می‌گویم که این و انگشت [اول را نشان می‌دهم]. کمی صبر می‌کنم بعد از چند ثانیه شما هم چیزی نمی‌بینید و یک دفعه انگشت دوم می‌آید بعد یک دفعه انگشت سوم می‌آید. ببینید زمان دارد می‌گذرد. برای ارائه این انامل هر کدام یکی دو ثانیه طول می‌کشد و چهار می‌شود و بعد هم پنج می‌آید. یک وقت این طور است و یک وقت یک را نشان می‌دهم و یک وقتی دو را نشان می‌دهم و یک وقتی سه را نشان می‌دهم. این یکی پس از دیگری در هنگام اراده است. یک وقتی این طوری می‌کنم [همه را باهم نشان می‌دهم] خب کدام مؤخر شد؟ هیچ کدام. یعنی به همان اندازه که این برای نشان دادن وقت برد به همان اندازه این انگشت آخر وقت می‌برد. این ابداع می‌شود. خیلی مثال ساده‌ای است. این جنبه ابداعی می‌شود. قرآن کریم این طوری بر پیغمبر نازل شد نه اینکه فرض کنید اول سوره قلم بیاید بعد سوره قریش بیاید بعد سوره حمد بیاید بعد سوره توحید بیاید یکی یکی بیاید و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هم همین طور در غار حرا بنشیند [و بگوید که] هان این چه زمانی تمام می‌شود؟! این همین طور دارد می‌آید!

آمدند به طرف گفتند که زنت دارد می‌زاید، گفت که به‌ ان شاء الله خیر است. نشسته بود یک‌دفعه صدای داد و فریاد و صدای جیغ بچه آمد و خلاصه شب بود. باز نشست یک‌دفعه آمدند و گفتند که آهای بچه دوم هم آمد. گفت که این کجا بود دیگر؟ تا حالا خیال می‌کردیم [یکی است]. بعد یک مدت گذشت گفتند که آهای بچه سوم هم آمد! گفت که بروم چراغ را خاموش کنم تا نور هست اینها نور را می‌بینند و بلند می‌شوند می‌آیند!

مسئولیت پیغمبر بعد از نزول آیات

حالا اینجا هم که [این سوره‌ها] بر پیغمبر می‌آمد این عادی نبود و قصه نبود جان من! این یک حقیقتی از حقایقی بود که باید رسول خدا در عالم وجود این حقیقت را پیاده کند. کمر پیغمبر اینجا شکست! نه همین که یک سوره آمد فرض کنید آقا این آیه را برو بگو بلکه هر کدام از این آیات را باید بیاوری و روی آن کار کنی و با مردم در میان بگذاری و اثبات کنی و خودت را... ﴿إِنَّا سَأَلْنَا قِيَّ عَلَىٰ كَقَوْلِ الْثَقِيلِ﴾^۱ که این حقیقت **لا إله إلا هو** است. حقیقت معنای توحید است که هم باید خودت به این حقیقت معنای توحید متحقق بشوی با تمام تعلقات به دنیا و دنیاها و نفسانیات و امثال ذلک باید به آن حقیقت توحیدی تحقق و تعلق پیدا کنی. تعلقاتی که در این دنیا هست را باید تبدیل به تعلق توحیدی کنی! دم شتر به زمین می‌رسد! این یک مورد است. تازه باید بیایی اینها را برای مردمی که غیر از شکم و زیر شکم چیزی حالی‌شان نمی‌شود پیاده بکنی و آنها را از این ورطه بیرون بیاوری و از این عالم خارج کنی لذا در یک خبر دارد: «**شَبَّيْتَنِي سُوْرَةُ هُوْدٍ**»^۲ در یک خبر دیگر هست: **لِمَكَانِ اسْتَقْمَكَ** چون در سوره هود هست: ﴿فَأَسْأَلُ تَقِيْمًا كَمَا أَمُرْتُ﴾^۳ همان طوری که مأمور هستی باید استقامت کنی و پای قضیه بایستی. نباید فرار کنی و به من چه نباید بگویی. نباید بگویی که خدایا خودت می‌دانی من چه کاره‌ام بلکه باید پای اینها بایستی، پای این جنگ‌ها باید بایستی، پای این عمرو بن عبدودها باید بایستی، پای ازدست دادن‌ها بایستی، پای تمام مسائل باید بایستی و پای تمام قضایایی که تا روز قیامت متحقق می‌شود باید بایستی! فقط خیال کردید که همین ۲۳ سال زمان پیغمبر بود و تمام شد؟! رسول

۱. سوره مزمل (۷۳) آیه ۵. امام شناسی، ج ۱۳، ص ۴۱۳:

«ما به زودی بر تو گفتار سنگینی رای القاء خواهیم نمود.»

۲. علل الدار قطنی، ج ۱، ص ۲۰۹ و ۲۱۱؛ الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۳۳۵، نور ملکوت قرآن، ج ۳، ص ۲۶۳، آموزه‌های ولایت ج ۱، ص ۱۸۸.

۳. سوره هود (۱۱) آیه ۱۱۲. نور ملکوت قرآن، ج ۳، ص ۲۶۳:

«پس استقامت و پافشاری کن همان‌طور که بدان مأمور شدی.»

خدا صلی الله علیه و آله و سلم مسئولیت تمام قضایا و حقایقی را که در این عالم اتفاق می افتد تا روز قیامت همه را بر دوش خود گرفته است چون او آورده است! او این نظام و این شرع را آورده است و خود او باید نسبت به یک یک این مسائل تحمل داشته باشد! ما یک ۲۳ سالی همین طوری می بینیم اما این ۲۳ سال دیگر بر پیغمبر چه گذشت را که نمی بینیم. اینها را که متوجه نمی شویم که مسائل به چه کیفیت بوده است. حالا دیگر وارد این قضیه نشویم که شاید ادراکش حتی یک مقداری مشکل باشد.

نحوه نزول قرآن بر پیغمبر

این نحوه ای که آمده و بر پیغمبر انزال شده چقدر زمان برده است؟ این از اول سوره حمد تا آخر سوره ناس چقدر زمان برد؟ یعنی وقتی که جبرائیل آمد و این را بر قلب رسول الله نازل کرد چند ساعت وقت برد؟ شما وقتی که با سریع ترین کامپیوتر هم بخواهی دانلود کنی بالأخره [زمان می برد] فرض کنید یک فیلم دو ساعته رو که بخواهد با هر سرعتی باشد شما بگو پنج ثانیه [طول می کشد] دیگر بیشتر از پنج ثانیه که نیست. بالأخره پنج ثانیه زمان برده یعنی یک دو سه چهار پنج. برای پیغمبر پنج ثانیه نبوده است چهار ثانیه نبوده و یک ثانیه هم نبوده است چون یک ثانیه هم باز خودش یک زمان است. پیغمبر فقط احساس کرد همین! این احساس بوده است و دیگر این احساس زمان نبرده که چه بوده است. خوب این کجا بوده است؟ خوب آیات قرآن نبوده اند. ببینید دارم به آن حقایق مثالیه جنبه عینی خارجی می دهم! اگر دقت کرده باشید همان را دارم می آورم و نزدیکش می کنم و همراه با آن حقایق مادی و عینی خارجی همه را یکی می کنیم! آنچه که بر قلب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد آیا پیغمبر همه را در یک نظر واحد و در یک دیدگاه واحد دید یا نه آمدن آن یک ثانیه طول کشید - نه دو ثانیه یعنی زمان نبرد - ولی پیغمبر برای ادراک و قرائتش باز نیاز به زمان داشت یعنی در غار حرا نشست و خوب ببینیم اول چه بود؟ اینکه بالأخره در قلبمان گذاشتن قضیه چه بوده است؟ از اول سوره حمد را شروع می کنند [می خوانند] ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ۝۱ ۝۲ ۝۳ ۝۴ ۝۵ ۝۶ ۝۷ ۝۸ ۝۹ ۝۱۰﴾ خواندن آن که چند روز طول می کشد [این طور نیست بلکه] همان طور که بر این قلب رسول خدا افاضه شد همان طور هم قلب رسول خدا آن را تلقی کرد؛ تلقی به قبول کرد، این تلقی به قبول یعنی اطلاع کیفی و اطلاع کمی و اطلاع مفهومی - حالا غیر از مفهوم تکوینی که این قرآن خودش یک حقیقت تکوینی است، که این محاکمی با مراتب وجود در همه سبع سماوات است آن یک بحث دیگری است - همین مفهوم الفاضلی اش را می گوئیم و به هفتاد بطن آن کاری نداریم؛ این یک اطلاع کیفی و اطلاع کمی و مفهومی **دَفْعَتاً وَاجِدَةً** است یعنی به نحو

۱. سوره حمد (۱) آیه ۱ و ۲. الله شناسی، ج ۱، ص ۳۲۲:

«به اسم الله که دارای صفات رحمانیت و رحیمیت است * ستایش خدای را که پروردگار جهانیان است» (محقق)

دَفْعَتاً وَاحِدَةً این مسئله در نفس رسول خدا با حفظِ حیثیتِ کمیّه و کیفیه تحقق پیدا کرده است. کمیّه یعنی این عدد، سور بوده است و **دَفْعَتاً** رسول خدا فهمید که این ۳۱۳ تا [سوره] است و نشمرد بلکه [یک‌دفعه فهمید که] ۳۱۳ تا است. این برای خود کمی است. کیفیت در کم هان؟! [فهمید که] ۲۱۲ فلان سوره است همان موقع [فهمید] ۱۰۹ فلان سوره است. یعنی [همان موقع فهمید که] این قدر آیات ۶۰۰۰ و فلان، آخر این آیات این است، اول این آیات این است، وسط این آیات این است و خصوصیات این آیات این است. همه خصوصیات قرآن را [همان موقع فهمید] متنها پیغمبر صدایش را درنیورد تا اینکه کم‌کم جبرئیل آنها را یک‌به‌یک و آیه به آیه در نفس او ایجاد کند و این را به منصفه خارجی برساند و الا در همان موقع که ﴿إِنَّا سَأَلْنَا عَلَىٰ عَلِيٍّ قَوْلًا ثَقِيلًا﴾ این سوره و این آیه بر پیغمبر آمد همان موقع ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلِّغْتَ رِسَالَتَهُ﴾ روز غدیر هم آمد. یعنی در همان غار حرا که پیغمبر بود یا اینکه در غیر غار شاید ماه رمضان بود در همان ليله القدر ۲۳ سال بعد هم آمد یعنی اگر همان موقع حضرت خدیجه سلام‌الله‌علیها از آن حضرت سؤال می‌کرد که آخر این ۲۳ سال چه می‌آید؟ فوری حضرت می‌فرمودند که ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾ است! عجب یعنی روز غدیری داریم و نصب خلافتی داریم و علی را می‌خواهی [بعد از خودت منصوب کنی!] بله، این‌ها همه هست ولی به کسی نگویی‌ها! بگذار یکی یکی بگذرد و روزها بیاید و حوادث بیاید بگذرد تا ما به اینجا برسیم. همه اینها بر نفس پیغمبر **دَفْعَتاً وَاحِدَةً** می‌آید. پس زمان در اینجا کجاست و چه شد؟ ترتیب در اینجا هست، تأخر و تقدم در اینجا هست، ترکیب در اینجا هست، عدد در اینجا هست، قبل و بعد در اینجا هست و همه اینها هست اما زمانش کجاست؟ زمان که ذاتی نیست ولی همین بخواهد صورت خارجی به خود بگیرد و از زبان پیغمبر بیرون بیاید می‌بینید! کنتور شروع به شماره انداختن کرد! ثانیه یک ثانیه دو ثانیه سه، این برای ظهور آن حقیقت و ادراک در خارج است. اینکه می‌خواهد در خارج ظهور پیدا بکند با این مخاطبی که فقط گوشش می‌شنود و غیر از گوش چیز دیگری ندارد که با آن بشنود، این مخاطبی که فقط وسیله برای ادراکش چشم است و وسیله دیگری ندارد که با آن ادراک کند با این مخاطب با این گوش با این چشم، می‌بینید شروع به کنتور انداختن کرد از **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** شروع می‌کند تا آخر سوره ناس همین‌طور [خواندن آن] طول می‌کشد یک‌دفعه نگاه می‌کنی می‌بینی که یک‌سره خواندن آن شش ساعت طول کشید! [خواندن] هر جزئی بیست دقیقه هم باشد [خواندن کل آن] به‌طور متوسط تند شش ساعت [طول می‌کشد]. شش ساعت وقت گرفت. اما چرا برای

۱. سوره مائده (۵) آیه ۶۷. امام شناسی، ج ۵، ص ۲۳۴.

«ای رسول ما! تبلیغ کن و برسان به مردم آنچه را که از جانب پروردگارت به تو نازل شده است! و اگر چنین نکنی، رسالت او را تبلیغ نکرده‌ای.»

پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم شش ساعت وقت نگرفت؟ چون چشم پیغمبر دیگر این نبود، گوش پیغمبر این نبود، غیر از این چشم و گوش وسیله دیگری برای ادراک بود که در آن زمان نیست.

زمان برای این است و بنابراین آنچه که زمان هست عبارت از بقاء است. بله، بقاء الشیء خودش **أمرٌ واقعی خارجی**. الآن من آمده‌ام در اینجا نشسته‌ام و از وقتی که نشسته‌ام تا الآن یک واقعیتی گذشته است. واقعیت استمرار بقاء است یعنی من قبل از اینکه بیایم بنشینم عدم بوده و بعد از آمدنم در اینجا وجودی تحقق پیدا کرده و بر این وجود استمراری هم تحقق پیدا کرده است و آن استمرار هم مسئله واقعی است نه اینکه دفعی باشد. از وقتی که نشسته‌ام تا الآن که دارم صحبت می‌کنم این استمرار هست ولی آیا شما به این استمرار، زمان می‌گویید؟! ما به آن زمان می‌گوییم؛ یعنی ما می‌آییم بر این استمرار یک زمانی را بار می‌کنیم و می‌گوییم که آن لحظه جلوس ساعت هفت و نیم بوده بعد هم همین‌طور صحبت ادامه پیدا کرده است و هفت و ۳۵ دقیقه شده است باز استمرار پیدا کرده و هفت و چهل دقیقه شده است و الآن ساعت هشت و بیست دقیقه شده است. از این استمرار معلوم می‌شود که الآن چهل دقیقه برآمدن و بر نشستن بنده گذشته است. چهل دقیقه گذشته است یک مسئله‌ای است که من انتزاع می‌کنم ولی خود استمرار جلوس یک واقعیت خارجی است و دیگر قابل انتزاع نیست که من این مقدار می‌نشینم یا اینکه آن مقدار می‌نشینم. این مقدار نشستن که منطبق با پنج دقیقه زمانی است این حد را دارد و آن مقدار نشستن که منطبق با بیست دقیقه است این حد را دارد. هر کدام از اینها حد خود را دارند و این یک مسئله واقعی می‌شود.

پس در این جلوس و در میزان و استمرار جلوس هم همان‌طوری که عرض شد مسئله و اشکالی پیش نمی‌آید؛ یعنی استمرار جلوس هم یک امر واقعی است همان‌طوری که خود جلوس یک امر واقعی است. این جلوس و این استمرار جلوس یک امر ثابت است و این ثابت می‌شود. درست مثل یک حقیقت و واقعیتی که بر شخصی افزوده می‌شود. درست مثل اینکه انسان یک حکایتی را یک مرتبه می‌بیند که می‌داند.

یکی از دوستان تعریف می‌کرد و می‌گفت که من یک شب در همان زمان مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - سوار ماشین بودم و داشتم به حرم مشرف می‌شدم شب زمستانی بود و دم چهارراه ایستاده بودم چراغ قرمز بود و منتظر بودم که ماشین‌ها حرکت نکنند بدون اینکه اصلاً توجهی داشته باشم یک مرتبه دیدم! عجیب یک قضیه‌ای برای یکی از دوستان من اتفاق افتاده است! [می‌گفت که] یک مرتبه احساس کردم یعنی تمام ادراکش در آن میزان و زمانی که بود فقط یک ثانیه بود. در عرض یک ثانیه، خب یک ثانیه یک ثانیه است دیگر و یک ثانیه که شش ماه نمی‌شود. یک ثانیه که یک سال نمی‌شود، یک ثانیه یعنی یک ثانیه! [می‌گفت که] من تمام یک واقعیتی را در همان موقع نسبت به یکی از آشنایانم - یکی از ارحامش بوده است - یک دفعه دیدم و احساس کردم. آن شخصی که از ارحامش بود گرفتار بوده است. می‌گفت که من این گرفتاری را احساس کردم

که بعد از این گرفتاری چه خواهد شد، او کجا خواهد رفت، از زندان بیرون خواهد آمد، بعد فلان قضیه اتفاق خواهد افتاد، بعد خارج خواهد شد، شش ماه در خارج خواهد ماند، بعد دوباره برمی‌گردد، در اینجا دوباره گرفتار می‌شود، او را تحت نظر قرار می‌دهند و بعد هم بالأخره قضایا و مسائلی برای او اتفاق می‌افتد. تمام آنچه را که در این مدت شش ماه [اتفاق خواهد افتاد را احساس کردم]. آقا اینکه کم نیست! شش ماه یعنی شش تا سی روز! افرادی که در آن شش ماه با او ملاقات می‌کنند و ارتباطاتی که در اینجا دارد و حوادثی که بر او پیش می‌آید، تمام این مدت شش ماه را من در یک ثانیه دیدم و بعد هم عاقبت کارش را هم دیدم و بعد آن قبرش را هم دیدم. همه را از اول تا آخر دیدم! چه کسی بر او نماز می‌خواند و چه کسی او را تشییع می‌کند تمام اینها را می‌گفت که من دیدم و یک ثانیه طول کشید. متها می‌گفت که صدایم در نیامد. گفتیم که خب بینم چطور یکی یکی پرده‌ها می‌گذرد.

یک مدت گذشت و بعد از یک مدتی دیدیم! پرده اول پیش آمد و عیناً همانی بود که من دیدم! خب اینکه دیگر حدس نیست و اینکه دیگر شعبده و سحر نیست بلکه واقعیت خارجی است. یک دفعه چند روز دیگر دیدم! پرده دوم و سوم پیش آمد یکی یکی پرده‌ها پیش آمد. دیدم هان این قرار است که فلان شود. یک دفعه دیدم پیش ما هست بعد غیث زد! چه شد؟ نیست رفت! گفت که دیدی؟ تمام. خب اینکه الآن یک‌به‌یک تمام این واقعیت را در وجود خودش دیده و عکس هم ندیده است نه اینکه عکس ببیند بلکه در وجود خود این حقیقت خارجی را دیده است، چقدر زمان طول کشید؟! یک! لذا اینجا دیگر خیلی مسائل زیاد است و مطالب جای بسیار [بحث] دارد. آن صحنه‌های آخر هم یک‌به‌یک پیش آمد و بالأخره او دیگر به رحمت خدا رفت. این واقعیتی را که الآن دیده که این قضیه‌ها [اتفاق خواهد افتاد] خب این معلوم است از ابداع است. القاء این مسئله در نفس او مانند رؤیت ظاهری نیست. چشم در رؤیت ظاهری باید زمان ببرد گوش باید زمان ببرد و این ادراک، معلول برای ابزاری است که در آن ابزار، گذشت زمان یکی پس از دیگری لحاظ است ولی برای چشم دل و برای او این طور نیست و او نفس واقعه‌ای که در خارج هست همان واقعه را می‌بیند. الآن شما اینجا نشسته‌اید یک واقعیتی است یا نه شما شخص دیگر هستید و نماینده‌تان را در اینجا فرستادید؟! می‌گویید که بابا این کیست با این حرف‌های چرت و پرتش بگذار خودم بروم به کارهای بهتر و مسائل مفیدتر برسم و یکی را در اینجا می‌فرستم بیاید به این لاطانات گوش بدهد و نگاه کند. خیلی خب بالأخره هر چه هست؛ چه خود سرکار مبارک فیض آثار هستید چه نماینده‌تان هست یا شعبه دوم با حفظ سمت یا شعبه سوم و چهارمتان در اینجا آمده است هر چه هست بالأخره یک واقعیت خارجی است که من الآن دارم او را می‌بینم و مشاهده می‌کنم.

وجود دو راه برای رسیدن به واقعیت خارجی

این واقعیت خارجی هست اما برای رسیدن به این واقعیت دو راه وجود دارد؛ راه اول راه ابزار عادی مثل چشم، گوش، زبان، لمس و حس است و همین ابزار است این یک واقعیت است. راه دوم راه میانبر است و آن دیگر نیازی به چشم ندارد حتی چشم هم بسته باشد شما را می بیند. چشم بسته است ولی شما را دارد می بیند، همین شمایی که الآن به صورت عینی و به صورت تکوینی در اینجا نشستهاید را دارد می بیند. آگاهی، آگاهی است دیگر چه فرقی می کند؟ آگاهی از هر راهی می خواهد باشد. صحبت در این است که این آگاهی بر امر موهوم است یا آگاهی بر امر واقعی است؟ خب این واقعی است. چطور اینکه چشم در اینجا واقع را می بیند ولی او واقع را نمی بیند؟ آیا او تصویر را دارد می بیند؟ اگر واقع، واقع است دیگر برای ادراک واقع چه فرقی می کند چشم این واقع را ادراک بکند یا اینکه چشم این واقع را ادراک نکند بلکه دل آن واقع را ادراک بکند؟ افرادی که بر یک واقعه خارجی اطلاع دارند خب چشمشان که ادراک نمی کند. طرف بالا نشسته و می گوید که طبقه پایین چه خبر است. خب چشمش که نمی بیند، چشمش که تیز نشد، لیزر که نیست، موج سونوگرافی و عکس برداری و اشعه که نیست که از اسکن بگذرد بلکه طبقه بالا نشسته و دارد می گوید که الآن در طبقه پایین فلان بچه ها دارند با همدیگر بازی می کنند و این بچه الآن سر او را به دیوار زد و سرش درد آمد یا سرش خون آمد. از آن بالا دارد تماشا می کند، با چه می بیند؟! چه چیزی را می بیند؟! آیا غیر از آن را می بیند که اگر چشمش باز بود می دید؟! یا نه همان را دارد می بیند؟! همان را می بیند که چشم داشت. چطور چشمش یک واقعیت خارجی را می بیند پس آنچه هم که آن بالاست و چشمش بسته است و کف دارد و آن نمی گذارد که او آن پایین را ببیند الآن هم دارد همان را می بیند و هیچ تفاوت هم نمی کند. آیا می توانیم بگوییم که آگاهی اول آگاهی بر عین است و آگاهی دوم آگاهی بر صورت است؟ می توانیم این حرف را بزنیم یا نه هر دوی آنها یکی است؟ هم آگاهی اول آگاهی بر عین است خب چشم غیر از عین را که نمی تواند ببیند چون ماده است. هم آگاهی دوم آگاهی بر عین است به خاطر اینکه چشم دیگر را در اینجا به کار برده و ابزار دیگری را برای این آگاهی و اطلاع صرف کرده و وسیله و واسطه دیگری را برای این اطلاع اعمال کرده است مگر حتماً در این اطلاع باید فقط از واسطه و وسیله خاص استفاده شود؟ هزارتا وسیله ممکن است پیدا شود که انسان بتواند با این اطلاع و آگاهی پیدا کند. بعضی از اشیاء هستند که اینها اطلاعشان بر اشیاء دورشان اطلاع با چشم است. بعضی ها هستند اطلاعشان با امواج است یعنی موج می فرستند مثل بعضی از حیوانها مثل خفاش که موج می فرستند و با آن موجشان می فهمند که در جلو کیست؟ آیا دشمن است یا نیست و آن ثقل را تشخیص بدهند اما ما این کار را نمی کنیم چون حالا ما این کار را نمی کنیم پس دلیل بر این است که او در تخیل است؟ نه آقا او از ما دقیق تر هم می بیند و دقیق تر هم عکس العمل نشان می دهد و اگر او نمی تواند ببیند پس دلیل بر این است

که دید ما را تخطئه کند؟! نه! هم ما نمی توانیم او را تخطئه کنیم و هم او نمی تواند ما را تخطئه کند. خدا دو نوع ابزار در اختیار قرار داده است؛ یک ابزار چشم و گوش است و یک ابزار هم موج است و امواج می فرستد، امواج هم یک وسیله برای آگاهی است.

اگر روزی رسید که این ابزار را از دست دادیم و همان ابزاری که خدا برای خفاش قرار داده برای ما قرار بدهد می بینیم با آنچه که ما با چشم دیدیم هردو یکی است و هیچ تفاوتی ندارد. حتی شاید مثلاً او یک چیزهای دیگری را هم متوجه بشود که ما نشدیم یا هردوی اینها ضمیمه بشود و یک اسرار دیگری از آن حقیقت تکوینیه برای انسان ظهور پیدا کند.

دخالت نداشتن زمان در تحقق عین خارجی

اینجاست که متوجه می شویم زمان در وجود مسئله تحقق عین خارجی هیچ گونه دخالتی ندارد. زمان بر ثبوتش مترتب است. بله، یعنی وقتی که این تحقق خارجی پیدا کرد آن وقت ما هم می آییم بر استمرارش زمان را قرار می دهیم و می گوئیم که یک ساعت از تولدش گذشت. ما می گوئیم که دو ساعت گذشت. بله، «گذشت» یک امر واقعی است نه اینکه باز آن امر تخیلی است. همان طوری که خود تولد یک امر واقعی است، بقاء بر تولد هم باز امر واقعی است منتها مترتب بر این بقاء زمان می آید اعتبار می شود. یک وقت شما می گوئید که یک ساعت. یک وقت اصلاً آن یک ساعت را دو ساعت می گوئید، دست خودتان است. ملک که نیامده بگوئید که شبانه روز ۲۴ ساعت است. شما دلتان می خواهد شبانه روز را سی ساعت بگیرید. چه کسی گفته؟! کی به کیه؟! دو دوتا شش تا می شود گاهی اتفاق می افتد. دو دوتا هفت تا و شانزده تا می شود مسئله ای نیست!! زمان هم دست خودمان است. آمدند گفتند که زمان را ۲۴ ساعت تقسیم کنید برای عمه شان گفته اند! بنده می گویم که اصلاً زمان ۷۶ ساعت است! چه اشکال دارد؟! این عقربه ای که باید بگردد و سر دوازده بیاید من اصلاً به جای آن دوازده، ۳۶ می نویسم. ۳۶ ساعت گذشته است! بابا یک ربع گذشته است حالا بگو ۳۶ ساعت گذشته است مشکل پیش نمی آید. بله، ما باید سایر امور را بر این ۳۶ ساعت مترتب کنیم و نمی شود یکی را ۳۶ ساعت بکنیم و آن یکی سر جایش بماند! اگر قرار بر این است که این قضیه اعتبار دست ما باشد می توانیم این اعتبار را در همه جا لحاظ کنیم.

عدم منافات واقعیت خارجی با خلقت ابداعی آن

از مطالب گذشته به این نتیجه رسیدیم که مسئله واقعیت خارجی این متکونات و اعیان خارجی در عالم شهادت هیچ گونه منافاتی با خلقت ابداعی او به اراده واحده و به واسطه کلمه «کُن» تکوینی بِالْحَظَّةِ وَاحِدَةٍ و

إِرَادَةٌ وَاحِدَةٌ مانند سایر امور مجردة ندارد. همان طوری که ذات اقدس حق نسبت به امور مجردة با اراده واحد مافوق زمان و مکان کلمه «كُنْ» او تعلق گرفته است همین طور نسبت به ابداع و احداث و خلق پدیده‌های خارجی در عالم شهادت هم با همان اراده نه اراده مترتبه تعلق گرفته است. بله، اراده حق **دَفْعَتاً وَاحِدَةً** تعلق گرفته است بر اینکه اصغر بعد از اکبر به دنیا بیاید ولی برای این اعمال زمان نگذاشته است بلکه به یک اراده آمده گفته که اکبر پدر است، اصغر پسر است، زید نوه است، عمرو نتیجه است و **هَلَمْ جَرّاً** و با یک اراده این پنج تا را باهم وجود خارجی داده است. الآن این پنج تا هستند همان طوری که مجردات و مثال هست و همان طوری که سایر عوالم علوی و عوالم غیبی وجود خارجی و عینی دارند الآن هم همه وجود خارجی و عینی دارند منتها این زمان در وجود خارج و تکوّن خارجی اش باید رعایت بشود تا یکی بعد از دیگری در خارج برای افرادی که چشم ظاهر دارند پیدا شود ولی برای آنهایی که چشم باطن دارند دیگر در آنجا زمان معنا ندارد و دیگر زمان وجود ندارد. همه این اشیاء از اول تا آخر وجود خارجی دارند.

تلمیذ: ما زمان را تقدم و تأخر می‌دانیم اما اگر زمان نیست چطور آنها این تقدم و تأخر را ادراک می‌کنند؟

استاد: چه کسی؟

تلمیذ: با ادراک باطنی.

استاد: شما این را چطوری ادراک می‌کنید که این بعد از این هست؟ زمان کجاست؟ این بعد از این هست یا نه؟ این بعد از این است و اینکه مقدم بر این نیست. این مقدم است و این متأخر است. شما به یک لحظه همه را با خصوصیات و کیفیتش [احساس می‌کنید].

تلمیذ: یعنی به خاطر اینکه یک معبود خارجی ما هست.

استاد: معبود نه، شما اصلاً هیچ معبودی هم ندارید.

تلمیذ: ذهنیتی داریم.

استاد: نه هیچ ذهنیتی نداشته باشید.

تلمیذ: نمی‌توانیم بگوییم که این بعد از این آمده است.

استاد: خوب اینکه نمی‌توانید بگویید، غیر از این است که نیست. من هم همین را می‌گویم. تمام اینها به جهل ما برمی‌گردد ولی آیا در عالم واقع و در نفس الامر آیا این مقدم بر این هست یا نه؟ الآن شما چشمتان را می‌بندید بنده دستم را هم باز می‌کنم اینکه من دستم را باز می‌کنم شما نمی‌توانید ببینید که این مقدم بر این است ولی افراد دیگر که در اینجا چشمشان باز است اینها می‌بینند. دیدن آنها واقعیت خارجی ایجاد می‌کند یا دیدن اینها اطلاع بر یک واقعیت خارجی است؟ تمام مسائل هست و نیاز به زمان ندارد.

چگونگی پیدایش زمان

تلمیذ: چگونه این زمان پیدا شده است؟

استاد: زمان خودش همین اعتبار است. همین اعتباری که به واسطه بقاء و استمرار می آید.

تلمیذ: استمرار طبق فرمایشات شما، عالم ماده هم جزو ابداعات شد.

استاد: بله همه اش ابداع است.

تلمیذ: پس اگر ابداع شد این بقاء و استمرار وجود قبل از ورود این زمان بوده است یعنی قبلاً همین وجود ما و بقاء وجود ما بوده است کما اینکه بعد از این هم هست طبق فرمایش شما پس چرا الآن ما ادراک زمان را می‌کنیم ولی این ادراک زمان را قبلاً نمی‌کنیم؟ در جلسه قبل فرمودید که بحث تعلق نفس است. می‌خواهم بگویم که آیا این تعلق نفس این برهه را ایجاد کرده است مثل این فیلم‌هایی که می‌خواهند نمایش بدهند؟ باید مثل آن قدیم‌ها حلقه‌های فیلم را جلوی نور عبور بدهند تا یکی یکی همه را نمایش بدهند. این هم این طوری است؟ درحالی که فیلم هنوز سر جای خودش است.

استاد: ببینید بنده عرضم این بود و قبلاً روی همین قضیه تأکید کردم که برای اطلاع بر امر خارجی ما نیاز به ابزار و ادوات داریم. یک ابزار و ادوات، ادواتی است که فقط اطلاع او و میزان ادراک او آنی است و در آیات است مثل گوش و چشم و امثال ذلک. همان طوری که قدرت و استعداد چشم ما محدود است بعضی‌ها نور چشمشان ده‌دهم است بعضی‌ها نور چشمشان شش‌دهم است. آن کسی که [نور چشمش] شش‌دهم است بیش از یک فاصله را نمی‌تواند اصلاً ببیند اما نمی‌تواند بگوید که نیست چون من نمی‌بینم. فقط می‌تواند بگوید که من نمی‌بینم. مادون آن فاصله را مشاهده می‌کند. چشم یکی ده‌دهم است یعنی نرمال است همان را می‌بیند. بعضی‌ها چشمشان یازده‌دهم است یعنی بیش از آن مقداری که یک چشم عادی می‌تواند یک فاصله‌ای را مشاهده کند می‌توانند ببینند درحالی که این اولی مدام داد می‌زند که بابا چشم من سالم و نرمال و عادی است اما چرا نمی‌بینم؟ پس تو داری دروغ می‌گویی! می‌گوید که نگو من دروغ می‌گویم. آن ابزاری که در اختیار من است نسبت استعداد او برای ادراک از ابزار تو قوی‌تر است. ممکن است یکی [قدرت] چشمش بیشتر هم باشد.

پس همان طوری که برای ادراک ممکن است که آن ابزار تفاوت داشته باشد و آن ابزار در محدودیت و شرایط خاص خودش می‌تواند ادراک کند، اگر شما این در را ببینید هرچه هم چشم شما قوی باشد باز نمی‌توانید از این در رد شوید و چشم شما عبور کند. همین طور برای ادراک آن واقعه خارجی اگر این ابزار کنار برود و ابزار دیگری بیاید، آنچه را که این ابزار ادراک نمی‌کند او در همین عالم یعنی در همین وضعیت خارجی ادراک می‌کند. این مربوط به آن چیزی است که الآن وجود خارجی دارد یعنی الآن هست و بیرون هست اما در بسته است و چشم من و شما نمی‌تواند ببیند ولی برای کسی که نیاز به این ندارد الآن نگاه می‌کند و می‌گوید که نگاه کن او الآن آنجا رفت. می‌گویی که کجا نگاه کنم در بسته است؟! می‌گوید که خیلی خب تو

الآن این رو از من بشنو، بعداً ببین که انجام شده یا نشده است. ببین این شخص در آن گوشه ایستاده است و پیراهنش این رنگ را دارد و شلوارش این رنگ را دارد و حرکت کرد و رفت در آنجا نشست و فلان کتاب را برداشت. شما در را باز می‌کنید می‌بینید که یک نفر آن آخر نشسته است. می‌گویید که آقا شما کجا بودید؟! می‌گوید که من دو دقیقه پیش اینجا نشسته بودم. می‌گویید که چطوری رفتی؟! می‌گوید که بلند شدم رفتم آنجا نشستم کتاب را برداشتم. می‌بینی! این همان شد. این کسی که الآن دارد از در بسته می‌بیند چه چیزی را دارد می‌بیند؟ صحبت ما این است. این قضیه را شما حل کنید، اینکه الآن دارد می‌بیند عیناً یعنی همان طور می‌بیند به طوری که اگر با آن دوربین قلب خودش عکس بردارد درست مثل دوربینی است که الآن شما دارید از آن شخص عکس برمی‌دارید. یک عکس را نشان می‌دهد. هم دوربین شما آن عکس را نشان می‌دهد هم آن دوربینی که او از [قلبش] برداشته باز همان را نشان می‌دهد. او چه چیزی را می‌بیند؟ آیا او فقط صورت می‌بیند یا دارد طرف را می‌بیند؟ دارم می‌بینم دیگر که او آنجاست. این دیدن من معلوم می‌شود هیچ ارتباطی به چشم ندارد و این فقط به آن حقیقت مثالی من برمی‌گردد و آن حقیقت مثالی است که ادراک و اطلاع و آگاهی پیدا می‌کند و آن حقیقت مثالی یا نیاز به ابزار و آلات ظاهری برای اطلاعش نیاز دارد و یا به ابزار باطن نیاز دارد و واقعیت خارجی در هردوی اینها دست نخورده و به جای خودش باقی است. تا وقتی که ما از ابزار عادی استفاده می‌کنیم امور متأخر را معدوم می‌پنداریم و امور متقدمه را ماضیه و منمحو تصور می‌کنیم. وقتی که آن ابزار را کنار گذاشتیم و نفس مثالی ما از ابزار مثالی استفاده کرد دیگر در آنجا نه مقدمی بوده و نه مؤخری، همه را داریم می‌بینیم. البته بسته به آن کیفیت اشتدادی که نفس می‌تواند - چون خود مثال هم تودرتو است - با مثال پیدا کند.

تلمیذ: پس در حقیقت با بیانی که فرمودید ما عالم طبع داریم و چیزی که الآن ادراک کنیم نداریم. همه عالم مثال است.

استاد: نداریم اصلاً هیچی نداریم. الفاتحه! دیگر همه چیز و دینمان از بین رفت، شریعتمان از بین رفت، فیزیک از بین رفت و هرچه بود هوا رفت! کار ما همین است دیگر همه چیز را به هم بزنیم منتها صور فرق می‌کند، آن صورت صورت مجردة خالص است بعد خلوصش بیشتر است همین طور تا می‌رسد به یک مقامی که در آن مقام... هرچه از آنها بگذرد خصوصیات ابتعادیه مدام بر او اضافه می‌شود که جهات نقیصه است و این جهت نقص به جایی می‌رسد که نیاز به این ابزار دارد و این به خاطر تعلق این بدن هست با این ابزار خاص.

تلمیذ: درس فقه آینده موضوعش چیست؟

استاد: همین حج است؛ بحث موانع استطاعت است که من احساس می‌کنم این قضیه از نقطه نظر بحث کلی اصولی صحبت شده است ولی از نقطه نظر روایی چون باز باید آن روایات مورد بررسی قرار بگیرد نیاز به هفت هشت جلسه‌ای هست. لذا موانع استطاعت را إن شاء الله [خواهیم گفت].

اللهم صل علی محمد و آل محمد